**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه چهل و یکم\_ 24 آذر 1399**

[چکیده ایی از نظریه آقای سیستانی در ورود]

خلاصۀ نظریۀ حضرت آقای سیستانی دامت برکاته در باب حکومت و ارتباط و فرقش با ورود، و تخصیص این است که:

**اولا** لسان حکومت، لسان مسالمت است، در حکومت تضییقیه همان نتیجه­ایی گرفته می شود که در تخصیص گرفته می شود اما در تخصیص لسان، لسان معارضه است در حکومت لسان لسان مسالمت است ولی در عین حال، آن تعارضی که در مدلول ادله باید ملاحظه شود هم در تخصیص هست، هم در حکومت تضیقیه.

و **ثانیا** هم در حکومت تضییقیه، هم در تخصیص، خروج یک فرد، از تحت عام، تعبدی است نه واقعی. اساسا، خروج واقعی که در تخصص مطرح است، در حکومت و تخصیص مطرح نیست. بلکه خروج به دلیل لسان شارع پذیرفته شده است.

**ثالثا** حکومت تضییقیه مستقیما نفی موضوع می کند، و هدفش نفی حکم است. «لا ربا بین الوالد و الولد». ولی تخصیص، هم هدفش نفی حکم است، و هم لسانش، نفی حکم. «لا تکرم الفساق من العلماء».

**رابعا**؛ ورود، از جهتی مثل حکومت است و تخصیص و با تخصص، متفاوت است. از جهتی مثل تخصص است و با حکومت و تخصیص فرق دارد.

شباهت ورود به حکومت و تخصیص ان است که حکم به اخراج فرد محتاج دلیل تعبدی است. تا دلیلی نباشد، حکم به خروج یک فرد نمی کنیم. به خلاف تخصص، که برای حکم به خروج یک فرد، عقل کافی است. احتیاج به دلیل تعبدی نداریم.

اما فرق بین ورود، با حکومت و تخصیص این است که در حکومت و تخصیص، خود خروج هم تعبدی است. خورج تعبدی، بالتعبد، این در حکومت و تخصیص اما در ورود، خروج واقعی است، به تعبیر ایشان، تکوینی است. خروج در ورود بالتعبد است. وفاقا للحکومة و التخصیص، و خلافا للتخصص. خروج در ورود اگر چه بالتعبد است اما تعبدی نیست. واقعی است. کالتخصص و خلافا للحکومة و التخصیص.

**خامسا**؛ ورود و حکومت هر دو هدفی را که در نظر می گیرند، موضوع است. ولی لسان حکومت لسان کنائی و ادبی است و لسان ورود لسان حقیقی و اعتبار قانونی است لا الادبی.

**سادسا**؛ ورود در جایی اطلاق می شود، که موضوع، خاضع در برابر اعتبار باشد، بشود، یک فرد حقیقی برای آن فرض کرد، یک فرد اعتباری. به خلاف الحکومة. و لذا ایشان فرمود، اگر بخواهید دلیل اعتبار امارات را. با حدیث رفع بسنجید که چه نسبتی بین این ها هست. آیا ورود است یا حکومت.

در مرحلۀ نخست باید در حدیث رفع ما لا یعلمون تامل کنید. ببینید این علمی که سخن از آن در حدیث بیان آمده، رفع ما لا یعلمون، اعم است از علم تعبدی، و وجدانی، یا خصوص علم وجدانی است، «رفع ما لا یعلمون». اگر گفتید رفع ما لا یعلمون، علم خضوع در برابر اعتبار ندارد و مقصود از علم خصوص علم وجدانی است. سخن از ورود به میان آوردن وجهی ندارد. حکومت می شود. یعنی رفع ما لا یعلمون، محکوم به ادلۀ حجیت حجج می شود. نسبت نسبت حکومت است. اما اگر علمی را که در «رفع ما لا یعلمون» اخذ شده، گفتید اعم است از علم تعبدی، و وجدانی. طبیعتا شما نسبت ادلۀ حجج را به رفع ما لا یعلمون، باید ورود بدانید. چون این دلیل حجیت امارات است که فردی را برای علم تعبدا درست می کند، و مورد اقامۀ اماره مثلا بر حرمت شرب توتن، از تحت رفع ما لا یعلمون، خارج می شود.

**سابعا**؛ برخی از مطالب پیشین را با این عبارت می توان توضیح داد که در ورود، دلالت استعمالیه دقیقا منطبق است بر دلالت جدیه. اما در حکومت، دلالت استعمالیه، اوسعُ من الدلالة الجدیة. اگر مولا گفت «اکرم العلماء» و بعد فرمود «الفاسق لیس بعالم»، معلوم می شود در «اکرم العلماء» که دلالت استعمالیه هست، هم فساق بوده اند، هم عدول. با آمدن «الفاسق لیس بعالم» متوجه مراد جدی گوینده می شویم که دایره را ضیق کرده، نه هر عالمی. فاسق اساسا عالم نیست.

پس در حکومت دلالت استعمالیه که از اکرم العلماء استفاده می شود، اوسع من دلالة جدیه که از الفاسق لیس بعالم استفاده می­شود. پس دلالت استعمالیه و ان شئت فقل مقام الاثبات اوسع من دلالة جدیة و ان شئت فقل اوسع من الدلالة التفهمیه و ان شئت فقل اوسع من المقام الثبوت.

مراد ایشان از مقام اثبات آن­چیزی است که از «اکرم العلماء» دست شما است که دلالت استعمالیه باشد. مرادش از مقام ثبوت، آن واقع مراد جدی است که از «الفاسق لیس بعالم» استفاده می شود . بنابراین هرگز در حکومت تساوی بین مقام ثبوت و اثبات نیست. در حالی که در ورود بین مقام الاثبات و مقام ثبوت تساوی هست، چون با آمدن وارد، واقعا موضوع از مورود از بین می رود.

مثال بنده: اگر مولا گفت المتحیرُ این طور عمل کند این گونه رفتار کند. و یک دلیل تعبدی آمد و منرا واقعا از تحیر خارج کرد، این جا موضوع تکوینا، واقعا، خارجا منتفی است. این نیست که دایرۀ دلیل وارد اوسع باشد از دایره دلیل مورود. این نیست که در دلیل وارد دلالت با دلیل مورود، متفاوت باشد. مقام اثبات و ثبوت، مقام دلالت استعمالیه و جدیه، در ورود، دقیقا منطبق است.

**ثامنا**؛ نتیجۀ این بیان هفتم بنده این می شود که هرگز در احکام عقلیه، حکومت جا ندارد. **و انما الذی یتصور فیها هو الورود فقط.** چرا؟ چون حکومت در جایی تصور می شود که شما بتوانید مرحلۀ اثباتی جدا از مرحلۀ ثبوت تصور کنید، و این در حکومت بود، که این دو از هم جدا می شدند. و چون در احکام عقلیه مرحلۀ اثبات و ثبوت مندک در یک یکدیگر است و از یک دیگر جدا نیست، پس حکومت در احکام عقلیه، مثل قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان جاری نیست. چنان که در احکام عقلیه، تخصیص راه ندارد. در احکام عقلیه، حکومت هم راه ندارد.

حال چرا در احکام عقلیه ما یک مقام ثبوت و مقام اثباتی نداریم؟ چرا مقام ثبوت مندک در اثبات است تا فقط حکومت را تصور کنیم؟ به این دلیل: **لان حقیقة الاحکام العقلیة حضورها بحدودها الواقعیه، عندنا العقل، لذلک لا یعقل فیها التخصیص لانّه متوقف علی اوسعیة مقام الاثبات، من مقام الثبوت.**

توضیح ذلک اگر جایی حکمی تعبدی بیان شد، حکمی که عقل بدان دسترسی ندارد و فقط تعبد محض است بیان شد. مثل «اکرم العلماء». در این جا احتمال می دهیم، همین ظاهر مراد باشد، همۀ علماء، احتمال هم می دهیم عده ایی از علماء را اراده کرده باشد. یعنی احتمال می دهیم مقام اثبات،« اکرم العلماء» که گفت از آنچه در واقع و ثبوت مد نظر گوینده بود، اوسع باشد، احتمال هم می دهیم نه همان مقام اثبات مراد جدی هم هست، همۀ علماء؛ لذا در چنین جایی که دایرۀ مقام اثبات و دلالت استعمالیه از دایرۀ مقام ثبوت یعنی دلالت جدیه قابلیت این را دارد که اوسع باشد، هم تخصیص می تواند بیاید، هم حکومت می تواند در این جا خود را نشان دهد، چون ما نمی دانیم که مراد جدی است، وقتی آمد می فهمیم مراد جدی اضیق از مراد استعمالی بوده، مقام ثبوت اضیق بوده از مقام اثبات و مثام اثبات اوسع بوده وقتی امد این را می فهمیم چون توانایی اوسع بودن مقام اثبات از مقام ثوبت هست، پس هم حکومت جا دارد، هم تخصیص. این در احکام تعبدی مثل اکرم العلماء.

اما در احکام عقلیه مثل قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان، عقل یا اساسا درکی ندارد یا اگر درک می کند، مطلب را با تمام حد ومرز های واقعیش درک می کند، آنی که در واقع هست درک می کند، لذا نمی توانید بگویید عقل می گوید قاعدل قبح عقاب بلا بیان داریم الا در این مورد. الا دیگر معنا ندارد. آنچه در قاعدۀ اولیه تصور دارد تخصص است و ما به حکم تخصص اعنی الورود، می توانیم بگوییم این جا واقعا از تحت قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان خارج است. اما نمی توانیم بگوییم در واقع داخل است اما بالحکومة او بالتخصیص خارجش می کنیم. پس هر جا سخن از احکام عقلیه بود، لطف بفرمائید یا سراغ تخصص بروید یا سراغ ورود.

اما **تاسعا،** **و من خلال ما ذکرناه الی هنا یتضح ان الفرق بین الورود و الحکومة فرق، جذری فالورود لا یتعرض للحکم نفیا او اثباتا،** فقط سراغ موضوع می رود، **بل الاعتبار متوجه لنفی الموضوع حقیقا** در ورود تضییقی **او اثباته کذلک** یعنی حقیقتا در ورود بالتوسعه.

پس هیچ گونه تنافی و تعارضی بین دلیل وارد و مورود نیست و باب ورود از موضوع تعارض اعنی التنافی بین الادلة خارج است.

پس ایشان با این که حکومت و تخصیص را نتوانست از باب تعارض در مدلول الادله خارج کند اما ورود را با این مباحثی که عرض شد خارج می داند.

این توضیح دسته بندی شده و دقیق فرمایش این بزرگوار ان شاء الله از فردا سخنان دیگر بزرگان را در مورد ورود مطرح می کنیم. این عصاره فرمایش ایشان به بیان ما و اضافاتی که لازم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .